



**اشاره:** خواجه نصیر الدین طوسی در علم کلام چند رساله کوتاه دارد: تجرید الاعتقاد، قواعد العقائد، فصول و المقتعة فی اول الواجبات. هر یک از این چند کوتاه نوشت یک دوره فشرده علم کلام به سبک و سیاق ابتکاری اوست. دیگر نوشته‌های کلامی خواجه به یک یا چند آموزه کلامی اختصاص دارد. جالب این که

به ترتیب هر یک مختصر تر از دیگری است و در این میان تنها فصول است که به زبان فارسی نگاشته شده است. آنچه در پی می‌آید معرفی رساله فصول است که تنها یک بار از سوی زنده یاد محمد تقی دانش پژوه به همراه تنها برگردان عربی آن در سال ۱۳۳۵ توسط انتشارات دانشگاه تهران منتشر شده است.

کتاب ماه فلسفه

## رساله فصول

(تنهانوشته کلامی خواجه به زبان فارسی)

خدیجه مقدس زاده\*

### الف. موضوع رساله فصول:

همان گونه که از فصل بندی این رساله و محتوای آن بر می‌آید اثری است کلامی در اثبات پنج اصل اعتقادی توحید، نبوت، عدل، امامت و معاد. اما آنچه حائز اهمیت است این که علم کلام بیشتر مبتنی بر ادله نقلی است. در رساله فصول جز اثبات نبوت پیامبر گرامی اسلام (ص) که تنها راه اثبات آن نقل است، اثر رنگ و بوی برهانی و فلسفی دارد و گاه حتی در برخی مباحث چون وحدت وجود، مبتنی بر کشف و شهود و شیوه عرفا است. بدین ترتیب براحتی می‌توان ادعا کرد که علم کلام تا پیش از خواجه دانشی در عرض فلسفه به شمار می‌آمده، اما با نگرشهای این حکیم متاله، شیوه و مباحث فلسفی به علم کلام راه یافت و سر آغازی شد بر تحول علم کلام و نزدیکی این دانش به فلسفه. به هر حال دغدغه‌ها و تمایلات فلسفی خواجه در آثار کلامی او به خوبی مشهود است. خواجه یکی از شارحان این رساله نیز در مقدمه کتاب به گونه‌ای دیگر به این ویژگی رساله فصول اشاره دارد و آن این که این رساله محتوی مسائل و قواعد سه دانش کلام، حکمت و تصوف است و او در شرح خود قواعد دانشهای کلام و فلسفه و عرفان را تحلیل و تفسیر کرده است.

### ب. وجه تسمیه:

رساله فصول که از آن به فصول نصیریته هم یاد می‌شود (که اشاره به مؤلف آن دارد) از چهار فصل تشکیل شده که پنج اصل اعتقادی (توحید، عدل، نبوت، امامت و معاد) را دربر دارد. رکن الدین محمد استرآبادی در دیباچه ترجمه عربی و نیز شیخ مقداد بن عبدالله سیوری در آغاز شرح خود - یعنی الانوار الجلالیه - از این رساله با نام الفصول فی الاصول یاد کرده اند که الفصول برگردان عربی فصول، و الاصول اشاره به موضوع آن یعنی اصول اعتقادی دارد. خواجه ابتدا همان فصل نخستین را که در توحید است نوشته، سپس به در خواست دوستی، دیگر فصلها را بر آن افزوده است. هر فصل نیز به عنوان جزئی تری مانند: اصل، تقسیم، هدایه، تبصره، فایده، لطیفه تقسیم می‌شود.

## ج. درون مایه و محتوا:

آن گونه که در آموزه های دینی آمده، باور به اصول و مبانی اعتقادی دینی (توحید، عدل، نبوت، امامت و معاد) می‌بایست بر اساس دلیل و برهان باشد، نه تقلید. از این رو از همان آغاز شکل گیری جامعه اسلامی بویژه در دوره خلفای عباسی و نیز امامت امام باقر و صادق علیهما السلام، دانشی با عنوان علم کلام پدید آمد که عهده دار اثبات اصول اعتقادی و دفاع از ساحت دین در برابر شبهات بود. متکلمان مسلمان برای رشد و توسعه این دانش، کتابها و رساله های فراوانی به رشته تحریر در آوردند که برخی از آنها جنبه آموزشی داشت.

یکی از این نوشته های ارزشمند کلامی، همین رساله فصول است که خواجه نصیرالدین طوسی آغازگر کلام فلسفی آن را به انگیزه سهولت در فراگیری، در ساختاری فشرده به زبان فارسی به رشته تحریر در آورده است.

همان گونه که گذشت رساله فصول از چهار فصل تشکیل شده است:

فصل اول در توحید است: در این فصل طی بخشهای مستقل به مباحث زیر پرداخته است:

۱. خواجه تصریح دارد که افزون بر معنای وجود، حقیقتش - که عین تحقق است - نیز بدیهی است. اما هیچ اشاره ای به کنه حقیقت وجود نمی‌کند که آیا آن گونه که شارح انگاشته بدیهی است یا همان گونه که جمهور حکما گفته اند در غایت خفا و پنهانی است؟
۲. تقسیم موجود به واجب و ممکن و این که ممکن بی اعتبار غیر خود، نه موجود است و نه معدوم.
۳. اثبات واجب لذاته و این که باقی، ازلی، ابدی، سرمدی، و خالق هستی است.
۴. تبیین صفات سلبیّه واجب تعالی: مرکب نیست، شریک ندارد، متحیز (دارای مکان) نیست، قابل اشاره حسی نیست، در چیزی حلول نمی‌کند و محل عوارض و حوادث نیست، با چیزی متحد نمی‌شود، لذت و الم حسی ندارد، ضد و مثل هم ندارد.
۵. ما سوای واجب تعالی همه حادث اند.
۶. واجب تعالی قادر است و موجب نیست. خواجه بر این گمان است که فلاسفه واجب تعالی را فاعل موجب می‌دانند! از این رو در صدد اثبات نادرستی باور آنها بر می‌آید. در حالی که مشهور آن است که فلاسفه واجب تعالی را قادر می‌دانند، نه موجب و این جای بسیار شگفتی است!

۷. در ادامه تحت عنوان «نقض» قاعده مشهور الواحد را که می‌گوید از واحد تنها یک چیز صادر می‌شود، ابطال می‌کند و استدلال فلاسفه را در غایت رکاکت می‌انگارد! در حالی که در شرح اشارات به تبیین و اثبات آن می‌پردازد.

۸. خواجه در ادامه به تحلیل علم باری تعالی می‌پردازد و پس

از تبیین ماهیت علم تصریح دارد که فلاسفه معتقدند واجب تعالی به جزئیات زمانمند، عالم نیست. چون مستلزم آن خواهد بود که ذات باری محل حوادث شود. او استدلال فلاسفه را ناتمام می‌داند و سپس از اثبات نادرستی آن، نتیجه می‌گیرد که واجب تعالی به جزئیات زمانمند هم علم دارد.

۹. در ادامه صفات ثبوتیه دیگر واجب، چون: حی، مرید، مدرک، سمیع، بصیر را توضیح می‌دهد.

۱۰. او همانند تمامی فلاسفه معتقد است که دیدن حسی حق تعالی محال است. این که در عبارت گروهی ادعا شده که حق تعالی را دیده اند، منظور کشف و ظهور تام اوست.

۱۱. خواجه معتقد است خداوند می‌تواند یک جسم غیر زنده را گویا کند؛ و به این اعتبار است که به خداوند متکلم گویند؛ و چون کلام مرکب از حروف و صداهاست، عرض است و حادث. پس قرآن نیز که مرکب از حروف است، حادث است. در حالی که جمهور فلاسفه، کلام الهی را همچون ذات او قدیم می‌دانند.

۱۲. در باب اسمای الهی به نکته لطیفی اشاره می‌کند و آن این که هر لفظی را که شایسته جلال و کمال او باشد، می‌توان در باره اش به کار برد، اما ادب اقتضا می‌کند که او را به همان اسامی که خود اجازه داده است، نام برد.

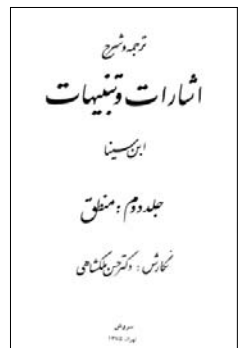
در واقع او می‌خواهد به نادرستی نظریه کسانی که می‌گویند، اسامی الهی توقیفی است، اشاره کند. توقیفی بودن اسماء بدان معناست که ما تنها مجاز به بکار بردن اسامی ای می‌باشیم که در نصوص دینی به کار رفته است.

۱۳. در بخش پایان فصل اول، با عنوان «ختم و ارشاد» به این مطلب می‌پردازد که مباحثی که در شناخت حق تعالی آمد، اعم از ذات و صفات الهی، آن چیزی است که عقل بدان نایل آمده؛ و این بدان معنا نیست که معرفت بیش از آن از حیطة قدرت بشر بیرون است. زیرا آدمی می‌تواند با تهذیب نفس به جهان ملکوت راه یابد و اسرار الهی را با چشم دل ببیند.

فصل دوم در عدل: آن گونه که در آغاز این فصل آمده، گویا خواجه در ابتدا قصد داشته تنها به مبحث توحید بپردازد، اما یکی از هم کیشان از او می‌خواهد تا باقی اصول دین را نیز به همان شیوه تفسیر کند.

۱. در ادامه او به مسئله بسیار مهم حُسن و قبح می‌پردازد. خواجه معتقد است هر فعلی که بدون در نظر گرفتن امر دیگر منافاتی با عقل نداشته باشد، حَسَن و اگر منافات داشته باشد، قبیح است. اما در کمال شگفتی فلاسفه را در کنار جبری ها و در برابر اهل عدل قرار می‌دهد و می‌گوید این دو منکر حُسن و قبح عقلی اند.

۲. یکی از مباحث جنجالی و بسیار مهم که در این فصل بدان پرداخته، نقش اختیار و اراده آدمی در افعالش می‌باشد. او معتقد است بندگان کارهای خویش را از روی اختیار انجام می‌دهند. اما فلاسفه آن را بر سبیل ایجاب می‌انگارند. و جبری ها فاعل افعال بندگان را



خدای تعالی می‌دانند. سپس برای ادعای خویش و ابطال دو نظریه دیگر استدلال می‌کند.

۳. بحث بعدی آن است که خدای تعالی کارها را برای رسیدن به هدف و غرض انجام می‌دهد و اگر چنین است، هدف او از آفرینش جهان چیست؟ او معتقد است افعال الهی نیز تابع غرض است و آن غرض، علم به مصلحت کارهاست و هدف از آفرینش، رعایت مصلحت آفریده هاست.

۴. در ادامه به یکی از مباحث مهم کلامی یعنی خیر و شر اشاره می‌کند و متأسفانه وارد بحث نمی‌شود. تنها به این اکتفا می‌کند که اگر می‌گویند خدا خالق خیر و شر است، شر یعنی فعلی که سازگار با طبع نباشد.

۵. مسئله دیگر این فصل، مبحث تکلیف ما لا یطاق است؛ یعنی بنده به چیزی تکلیف شود که از توان او خارج است. خواجه استدلال زیبایی دارد. او می‌گوید: چون هدف از تکلیف آن است که بنده آن را انجام دهد، تکلیف ما لا یطاق قبیح است.

۶. پایان بخش این فصل، قاعده مشهور کلامی یعنی قاعده لطف است و این که بنا بر آنچه متکلمان می‌گویند لطف بر خدا واجب است. او سپس از این قاعده استفاده می‌کند و بر آن است که واجب است فعل حسن از بندگان صادر شود.

فصل سوم در نبوت: در واقع این فصل شامل دو اصل اعتقادی نبوت و امامت است. شاید به این دلیل که از منظر شیعه امامت تداوم نبوت است.

۱. این فصل با اثبات نبوت آغاز می‌شود. او این گونه استدلال می‌کند که:

- انگیزه های مردم متفاوت است.

- نظم معاش مردم نیازمند شریعت است.

- خداوند شریعت را به واسطه رسولان خود ابلاغ

می‌کند. چون نمی‌توان بدون واسطه با موجودی که قابل اشاره حسنی نیست ارتباط برقرار کرد.

۲. در ادامه به اثبات لزوم عصمت انبیا و علت نیاز به معجزه و تعریف آن می‌پردازد. آن گاه نبوت پیامبر گرامی اسلام را به وسیله تواتر خبر ادعای نبوت از سوی حضرت و ظهور معجزه قرآن از سوی ایشان اثبات می‌کند. سپس با استناد به قاعده کلی که در آغاز فصل اثبات نمود - یعنی عصمت پیامبران الهی - نتیجه می‌گیرد که پیامبر گرامی اسلام نیز معصوم است.

۳. در پایان این فصل به دو مطلب اشاره می‌کند، بدون این که به اثبات آنها بپردازد:

نخست این که شریعت حضرت (ص) ناسخ شرایع پیشین و جاودان است.

دوم این که در تعارض عقل و نقل، نقل را باید تأویل کرد و در عین حال از انکار آن خودداری نمود. صدر و ذیل ادعای دوم ایشان ناسازگار است. زیرا در تعارض عقل و نقل سه دیدگاه عمده در برابر هم وجود دارد که قابل جمع نیست:

الف. عده ای از اهل ظاهر در این فرض معتقدند باید به ظاهر نقل تمسک کرد. گرچه مخالف عقل باشد. اشاعره از این دسته اند.

ب. شماری اهل توقف اند و می‌گویند نباید نقل را انکار کرد و در عین حال باید توقف نمود.

ج. معتزله و متکلمان شیعی معتقدند نقل را باید تأویل کرد. خواجه میان دو رأی دوم و سوم جمع می‌کند!

۴. خواجه مبحث امامت را با اثبات وجوب نصب امام و عصمت وی آغاز می‌کند. او معتقد است برای جلوگیری از وقوع فساد و ارتکاب معاصی نیازمند رهبری قدرتمند هستیم تا شریعت الهی را اجرا کند و از وقوع فتنه و فساد جلوگیری نماید. این همان امام است؛ و وجودش لطفی از سوی خدای تعالی است و چون غیر معصوم نمی‌تواند هدف یاد شده را تحقق بخشد، باید معصوم باشد.

۵. مبحث بعدی آن است که در هر زمان تنها یک امام وجود دارد و کثرت امام جایز نیست. زیرا کثرت آنها مقتضی امکان اختلاف دعاوی و وقوع فتنه است. این ادعای خواجه نیز با استدلال سازگار نیست. زیرا اگر پیش شرط امامت عصمت است، چگونه امکان دارد که دواعی و انگیزه های دو معصوم متفاوت شود؟! بی شک باید به سراغ دلیل دیگری رفت.

فصل چهارم مبحث معاد:

۱. خواجه شاید به دلیل آنکه اصل معاد را خیلی روشن می‌داند، با استدلالی کوتاه از آن می‌گذرد. اجمال آن این که خدای تعالی انسانها را که آفرید، در میان مخلوقاتش تنها به آنها علم، قدرت و اراده داد. از این رو، تنها انسانها را به دلیل مصالحی خاص مکلف به تکلیفهای سخت نمود و آن مصلحت چیزی نیست جز به کمال رساندن آنها. انسانها باید در این عمر کوتاه در تحصیل آنچه برای آن آفریده شده اند بکوشند، و چون پاداش مطیعان و جزای نافرمانها در این جهان امکان پذیر نیست، در سرای آخرت پاداش و جزای شایسته خود را خواهند دید.

۲. بحث بعدی آن است که نفس آدمی جوهری مجرد و مدرک است که آن را روح می‌نامیم.

خواجه استدلال خویش را با ابتدا بر نظام پذیرفته شده حکمای مشائی که مقولات را در ابتداء دو مقوله جوهر و عرض منحصر می‌دانند عرضه می‌کند؛ و از نفی عرض بودن نفس، به جوهر بودنش می‌رسد. در واقع این یک قیاس استثنائی است که مقدم آن یک شرطیه منفصله است که با نفی یک طرف به اثبات طرف دیگر منتهی می‌شود:

کبری: نفس یا جوهر است یا عرض

صغری: نفس عرض نیست.

نتیجه: پس نفس جوهر است.

و اما عالم بودن نفس را به نوعی بداهت مستند می‌سازد.

۳. در ادامه اثبات می‌کند که بر خلاف گمان برخی معاد جسمانی ذاتاً ممکن است. زیرا معاد جسمانی یعنی:

- اجساد به ترکیب اول خود که در جهان مادی داشتند بازگردند.

## یکی از

## این نوشته های

## ارزشمند کلامی،

## همین رساله

## فصول است

## که خواجه

## نصیرالدین طوسی

## آغاز گر کلام

## فلسفی آن را

## به انگیزه سهولت

## در فراگیری،

## در ساختاری

## فشرده به

## زبان فارسی

## به رشته تحریر

## در آورده است.

- روحی که در جهان مادی، مدبّر هر بدن بود، به همان بدن بازگردد.

این دو ذاتاً ممکن‌اند. از سوی دیگر واجب تعالی قادر و توانا بر ایجاد هر چیزی است که ذاتاً ممکن باشد. پس معاد جسمانی ذاتاً ممکن است؛ یعنی امکان وقوعی دارد. اما این که واقع خواهد شد یا نه نیازمند دلیل نقلی است که خواجه در بخش بعدی به آن خواهد پرداخت.

۴. همان گونه که فلاسفه مسلمان چون ابن سینا تصریح دارند، اصل معاد قابل اثبات عقلانی است، اما جزئیات آن مستند به ادله نقلی است و عقل را به آنجا هیچ راهی نیست. از این رو خواجه می‌فرماید: چون حشر اجساد، بهشت و دوزخ محسوس، عذاب گور، نامه اعمال را به دست آدمیان دادن، به سخن در آوردن اعضا و جوارح و غیر آن از ممکنات است، و معصوم علیه السلام از آن خبر داده؛ پس حتماً محقق می‌شود.

۵. سپس برای اثبات این که انسان‌ها با عین بدن دنیایی محشور می‌شوند، به یک دلیل عقلی استناد می‌کند و آن این که محال است معدوم اعاده شود. چون لازمه آن این است که عدم در میان وجود فاصله اندازد؛ و این بدان معناست که یک وجود دو وجود باشد. بنابر این اجزای اصلی بدن ما و روح ما هرگز از بین نمی‌رود، بلکه پراکنده می‌شود و در سرای آخرت دوباره به هم می‌پیوندد.

۶. در ادامه به شبهه ای اشاره می‌کند و آن را به فلاسفه نسبت می‌دهد و آن این که حشر اجساد محال است. اما با توجه به مباحث پیشین نیازی به پاسخ به آن نمی‌بیند.

۷. یکی از مباحثی که او به تفصیل به آن می‌پردازد و تمامی اقوال را نقل و تحلیل می‌کند، این مسئله است که کسی که مرتکب گناه کبیره شود و بدون توبه بمیرد، در دوزخ جاودان خواهد بود.

۷. در ادامه به اجماع و اتفاق نظر علما استناد می‌کند و بر این باور است که شفاعت پیامبر گرامی (ص) شامل برخی از مرتکبان گناه کبیره می‌شود.

۸. آخرین مطلب این که غیر انسانها (یعنی حیوانات) و نیز انسانهای غیر مکلف نیز در قیامت محشور می‌شوند و عوض دردها و مشقت‌هایی را که بدان مبتلا بوده‌اند می‌بینند.

۹. در پایان سفارش می‌کند که به دیدۀ بصیرت درهستی بنگرید و هدف آفرینش را ضایع مسازید تا به نیکبختی دو سرا نایل گردید.

### ترجمه و شرح فصول

الف. ترجمه رساله فصول:

به دلیل اهمیت و جایگاه این رساله، رکن الدین محمد بن علی فارسی گرگانی استرآبادی حلی نجفی (زنده در ۷۲۸ ه.ق) شاگرد علامه حلی و شارح کتاب مبادی الاصول علامه آن را همانند دیگر آثار خواجه چون اساس الاقتباس، و اوصاف الاشراف به عربی ترجمه کرده است. این ترجمه به همراه متن فارسی رساله توسط زنده یاد محمد تقی دانش پژوه تصحیح و در سال ۱۳۳۵ از سوی دانشگاه تهران منتشر شده است.

ب. شرح رساله فصول:

بر اساس گزارش شیخ آقا بزرگ تهرانی در الذریعة مدرس

رضوی در آثار و احوال خواجه و مقدمه دانش پژوه و منابع کتاب شناسی دیگر شروح و تعلیقات شناخته شده این رساله عبارتند از:

۱. شرح الفصول النصیریة: از محمد بن عبدالعالی بن نجدة بن عبدالله که در سال ۷۶۹ ه.ق به پایان رسانده است.

۲. معراج الیقین در شرح الفصول النصیریة: از فخرالمحققین پسر علامه حلی (درگذشته ۷۷۱ ه.ق).

۳. الانوار الجلالیة فی شرح الفصول النصیریة: از جمال الدین مقداد بن عبدالله السیوری الحلی که در سال ۸۰۸ ه.ق به پایان رسانده است.

۴. شرح الفصول: از امیر سید عبدالوهاب بن علی الحسینی استرآبادی که در سال ۸۳۳ ه.ق آن را به پایان رسانده است.

۵. شرح الفصوص النصیریة: از کمال الدین حسن بن محمد بن حسن بن حسین استرآبادی نجفی در تون در سال ۸۷۰ ه.ق به دستور سلطان عبدالمطلب موسوی به اتمام رسانده است.

۶. شرح الفصوص النصیریة: از علی بن هلال پس از سال ۹۰۰ ه.ق آغاز و به اتمام رسانده است.

۷. شرح الفصول النصیریة: از محمد بن احمد خواجهگی شیرازی، شرح فارسی است که در سال ۹۵۳ ه.ق به اتمام رسیده است. در ادامه به طور مفصل شارح و شرحش را معرفی خواهیم کرد.

۸. تحفة الفحول فی شرح الفصول: شرح عربی از شارح پیشین (محمد بن احمد خواجهگی شیرازی) که در سال ۹۵۳ ه.ق به پایان رسانده است.

۹. جامع الأصول فی شرح الفصول: از نجم الدین خضر بن شمس الدین محمد بن علی رازی حبله رودی (از علمای اوایل عهد صفویه سده ۱۰ ه.ق).

۱۰. ایضاح الاصول فی شرح الفصول: از علاء الدین ملک علی تونی از دانشمندان زمان شاه سلیمان زنده تا سال ۱۰۹۸ ه.ق که به درخواست حسین علی خان پسر شیخ علی خان این شرح فارسی را نوشته است.

۱۱. شرح الفصول النصیریة: از شیخ سلیمان بن احمد آل عبدالجبار بحرانی درگذشته سال ۱۲۶۶ ه.ق.

۱۲. شرح فصول نصیریة: از ابوالحسن محمد بن السید علی شاه بن صفدر شاه بن صالح رضوی کشمیری درگذشته سال ۱۳۱۳ ه.ق.

۱۳. شرح فصول نصیریة: از مولی علی بن یوسف، صاحب کتاب الصراط المستقیم.

۱۴. شرح فصول: از ناصر الدین عبدالله بن عمر بن محمد بن علی فارسی بیضاوی.

۱۵. معراج الاصول فی شرح الفصول.

۱۶. منتهی السؤؤل فی شرح الفصول: شرحی عربی از شیخ علی بن یوسف بن عبدالجلیل.

### پی‌نوشت

\* دانشجوی دوره کارشناسی ارشد دانشگاه آزاد اسلامی واحد تهران مرکز  
kh-moghadaszadi@yahoo.com